

هر روز به کلاس فارسی من در ساعت نه صبح رفتم. کلاس

فارسی دوست داشتم ولی وقت کلاس فارسی دوست نداشتم.

Colloquial
کلی

خیلی =

more common = مشکل = سخت

و هر روز در کلاس امتحان داشتیم. صعب بود چون هر روز کل

لغات نو لازم یاد گرم تیم. روزی دو ساعت کار کردم. ولی روزی

بود

بگیریم باید

"مارتا"

مارتا ده ساعت کار کردم فقط در کلاس فارسی ما مارتا دیدم.

به مارتا تلفن کردم و این گفتگورا داشتیم: آیا مارتا میرم سینما به

دیدن فیلمی رگبار؟ و مارتا گفت: نه کریستین. وقت ندارم چون کلاس

برویم؟

You need a verb here, to have a complete sentence.

محزون شدم. ولی در کلاس فارسی لغات خیلی از

Future

کنم

ترم (?)

کردم

بر می کندم و در سال دیگر لغات زیاد از بر می کندم.

آفرین!